بررسی تطبیقی شخصیت وموقعیت‌های نمایشی جریره درشاهنامه فردوسی وگودرون دراساطیرآلمان

دکتر محمدرضا شهبازی عضو هیات علمی گروه هنر دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر

جمشید طاهریان کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر

# چکیده

ادبيات تطبيقي نمایشی، تحقيقي است در باب روابط و مناسبات بين ادبيات ملل جهان و نظارت بر تمامي مبادلات و معاملات فکري و ادبي که از سرحد قلمرو زبان قومي به اقوام دور و نزديک روي مي‌دهد و رسالت اصلي آن، تشريح خط سير روابط و پيوندهاي ادبي و بخشيدن روح تازه و شاداب به آن ها و رسيدن به تفاهم از طريق ميراث‌هاي فکري مشترک و دوستي ملت‌ها است.

 نویسندگان و شاعران زیادی در سراسر جهان قلم به دست گرفتند تا داستان های عاشقانه و منظومه های تراژدیک خلق کنند. یکی از این عاشقانه ها، داستان جریره (همسر سیاوش) و متناظر با آن گودرون در اساطیر ژرمنی است. این نوشتار که به صورت توصیفی و تحلیلی و با ابزار کتابخانه ای و اسنادی انجام شده است، پژوهشی است با تفسیر نمادین و تطبیق موقعیت و شخصیت‌های نمایشی جریره و گودرون که مراحل ادبی و دراماتیک نگارشی در آن رعایت شده و هدف از نگارش این است که بتوانیم با تطبیق دو شخصیت مملو از قهر و انتقام و عاقبتی به نام «مرگ» در دو فرهنگ مختلف، در زمان‌های گوناگون به تفاوت موقعیت‌های نمایشی آن ها و تفکر هرمنوتیک حاکم بر آن شخصیت‌ها در متون ادبی پی ببریم.

**کلید واژه ها**:ادبيات تطبيقي، جریره، گودرون، زنان شاهنامه، اساطیرآلمانی.

# مقدمه

اسطوره‌ها، افسانه‌ها و قصّه‌ها در ادبیّات هر سرزمین، نمودار بخشی مهمّ از میراث کهن فرهنگی‌ ادبی است که اهمیّت بسزایی در آشکار ساختن محتویات ناخودآگاه آدمی دارند و ارزش‌های سنّتی، فرهنگی و روانشناختی یک جامعه را رقم می‌زنند. حکایات جادویی، تمثیلاتادبی و نیز اساطیر عامیانه با شخصیت پردازی کم نظیر، جلوه ای از مهم‌ترین انواع شناخته شدة نمایش ادبی جهان است که ارزش قابل توجّهی از منظر مطالعات هنری، اسطوره‌پژوهی و روا‌نشناسی دارند. این قصّه‌های جذاب در آثار شاعران، مشاهیر و نویسندگان نمود یافته و با وجود پشتوانه‌های اسطوره‌ای‌افسانه‌ای از خود و فراخود انسان سخن می‌گویند و هنرمندانه راه به تصویر کشیدن و هماهنگی محتوایی آنها را نشان می‌دهند.

از آن جا كه هر گونه مطالعة تطبیقی و اثبات تأثیرپذیری یا تأثیرگذاری برخی آثار ادبی كار چندان آسانی نیست و برای اینکار ارائة مستندات لازم و واجب است، می توان به ّداوری درباره مسألة تأثیر و تأثر به بررسی تشابهات و مضامین یک ملت بر ملت دیگر پرداخت. چه اینکه آثار مشابهی كه بدون هیچ گونه رابطة فرهنگی و ادبی بین دو ملت به وجود می‌آید، حاصل نزدیکی مشترک اندیشه ها و مشترکات فکری و منش مشابه آنهاست.

رفتارهای انسانی هیچ‌وقت تصادفی نیست. هر شخصیتی گذشته‌یی را به دوش می‌کشد که دلیل رفتارهای حال و آینده‌اش است. شناخت درست و مقایسه منصفانه اشخاص و حکایات به ما کمک می‌کند تصویری زیباتر و نتایجی سودمندتر را به خواننده متذکر شویم و اسلوبی برای خلق آثار نمایشی مد نظر قرار دهیم. زنی به نام جریره در شاهنامه فردوسی و گودرون یکی از قهرمانان افسانه‌ای اساطیر ژرمنی، از شخصیت‌های تاثیرگذار داستانی هستند که جای بحث هنری و بررسی نوستالژی دارند و ما در این پژوهش کوشیده ایم به نقش و جایگاه اینان در نوشتار خود بپردازیم و شمه‌ای در خصوص سخن برانیم.

 در این پژوهش کوشیده ایم با عنایت به متون موجود در این زمینه و منابع منقول از این دو منظره نمایشی و افسانه‌ای به بررسی مقایسه‌ای و واکنش و موقعیت نمایشی شخصیت جریره در شاهنامه فردوسی و چکامه جدید گودرون یا منظومه ی اول درباره سرنوشت قهرمان بزرگ اسکاندیناوی یعنی سیگورد بپردازیم و تاثیر شرایط فرهنگی و اجتماعی در شکل گیری و فرجام شخصیت‌های جریره و گودرون را به بحث بکشیم.

# روش تحقیق

این تحقیق، از شیوه توصیفی و تحلیلی که با استفاده از کتب، مآخذ و منابع معتبر کتابخانه‌ای انجام گرفته است، بدین صورت که مطالب فیش برداری و پس از تطبیق و تنظیم، با روش تجزیه و تحلیل اطلاعات در این موضوع ورود کرده و از نگاه توصیفی - تحلیلی به نگارش آن پرداخته است.

**بحث وبررسی**

در مطالعات فرهنگي درباره زن، شاهنامه فردوسی مرجع نسبتا مهمي بوده است. چون از يك سو زنان گاه در آن نقشه اي مثبت مهمي دارند، و نيز از سوي ديگر گاه قضاوت اي بدبينانه اي نيز نسبت به آن ها ابراز شده است. نگاه به شاهنامه از نظر عقايد درباره جايگاه موجود و مطلوب زن در اجتماع، در زمان سروده شدن ديوان يا در زمان وقوع حوادث داستاني و تاريخي آن، و علاوه بر اين، نگاه پژوهش گر كه درگير تفكرات امروزين حقوق بشري در مورد زن است، به متن شاهنامه از نظر موضوع زن، هدف اين نوشته است. از نظر اين مقاله، كه مبتني بر بخش‌هايي از تحقيقي در همين زمينه است. در شاهنامه، زن موقعيتي برتر از فرهنگ زمان خود داشته است، اما در اين كه وجود شخصيت‌هاي زن شاهنامه كه سياست مدار، خردمند، و قدرت طلب هستند، نشان واقعيتي فرهنگي - اجتماعي در ايران باستان حاكي از برابري زن و مرد باشد، مورد ترديد است. اين وضعيت بيش تر متناسب با فضاي اشرافي رويدادها، و نيز اقتضاي جذابيت داستان و حماسه بوده است. بر اين مبنا، گر چه الگوهاي زن، همچون زن مستقل، شجاع، و عاقل در شاهنامه، تا حدودي مي‌تواند پشتوانه ايده‌هاي زن باور باشد، اما در اين باره نمي‌توان اغراق كرد، چون الگوهاي متفاوت از اين هم در كتاب فردوسي فراوان است.

عموما اعتقاد بر این است که در ايران باستان حقوق زنان در همه جوامع و دوران ها همواره به مقتضيات زمان، ويژگي‌هاي فرهنگي جامعه و نوع مناسبات اجتماعي آن عصر بستگي داشته است. براي زنان در ايران باستان در هر موردي حقوقي وضع شده بود، در مورد ازدواج، طلاق، مالکيت، خانه داري و...، حضور زن در تمام شاهنامه حضورى است تعيين کننده و سرنوشت ساز، نقش زن به عنوان پيونددهنده خانواده‌ها به يکديگر در همه جا به عنوان عاملى اساسى در پيدايش و نابودى قدرت مطرح است. برخي معتقد به زن ستيزانه بودن شاهنامه هستند و برخي ديگر در پي رد اين مدعا. . شخصيت هر يک از زنان شاهنامه منحصر به فرد و يکتاست؛ همچنان که نقش زنان در تمام داستان‌هاي شاهنامه يک شکل نيست و داراي تاثيرهاي متفاوتي است و نقش آنان در هر دوره، چه اساطيري و چه پهلواني و چه تاريخي بسامدهاي گوناگوني دارد. بررسي شخصيت و نقش زنان در داستان هاي شاهنامه موجب مي‌شود تاآنهارابهتر شناخته و کنش‌ها و واکنش‌هاي آنان، در راستاي داستان ها به درستي مورد بررسي قرار داده شود.

# جریره در شاهنامه فردوسی

جریره چهره‌ای اندوه وار زنان شاهنامه است او زنی درست اندیش و دوستدار ایران است. پیشرفت رویداد میان سپاه ایران و فرود مسیری را پیش می‌گذارد که نه تنها این زن علاقه و خوش بینی خود را نسبت به ایران و ایرانیان از دست می‌دهد بلکه وقتی پسرش به دست ایرانیان کشته می‌شود و سپید دز در آستانه سقوط است او همه چیز را با خود از بین می برد. او قربانی لجاجت طوس و سبکسری پسر خود می‌شود. جریره دختر ارشد پیران ویسه و همسر اول سیاوش است. هنگامی که سیاوش به سرزمین توران پناهنده می‌شود، پیران برای رهایی او از تنهایی، به وی پیشنهاد ازدواج می‌دهد:

برادر نداری نه خواهر نه زن

چو شاخ گلی در کنار چمن

یکی زن نگه کن سزاوار خویش

از ایران منه درد و تیمار پیش

پس از مرگ کاووس ایران تُراست

همان تاج و تخت دلیران تُراست(فردوسی:1371)

پس از این مقدمات، پیران به معرفی دختر خود جریره می‌پردازد:

یکی دختری هست آراسته

چو ماه درخشنده با خواسته

نخواهد کسی را که آن رای نیست

به‌جز چهر شاهش دلارای نیست(همان)

سیاوش پس از شنیدن اوصاف جریره به ازدواج با او رضایت می‌دهد:

گر او باشدم نازش جان و تن

نخواهم جز او کس ازین انجمن

سپاسی نهی زین همی بر سرم

که تا زنده‌ام حق آن نسپرم(همان)

پیران و همسرش گلشهر زمینة این ازدواج را فراهم می‌آورند و جریره را به خانة سیاوش می‌فرستند، و سیاوش با دیدن او از انتخاب خود خشنود می‌گردد.

دوران وصال جریره و سیاوش بسیار کوتاه است زیرا بلافاصله پس از این ازدواج، پیران زمینة ازدواج سیاوش با فرنگیس، دختر افراسیاب، را فراهم می‌کند.

در ادامة داستان دیگر از جریره اثری نمی‌بینیم تا آنجا که «فرود» به دنیا می‌آید. سیاوش به همراه همسرش فرنگیس به جانب چین می‌رود تا سیاوش گرد را بنا کند که خبر به دنیا آمدن «فرود» را به او می‌رسانند.

نقش جریره در زندگی سیاوش در همین‌جا به پایان می‌رسد و حضور بعدی او در داستان پس از مرگ سیاوش دیده می‌شود. پس از کشته شدن سیاوش، جریره چنان داغدار و پریشان می‌شود که تنها به یک چیز می‌اندیشد و آن گرفتن انتقام خون سیاوش است. از این رو، چون از حملة سپاه ایران برای خونخواهی سیاوش آگاهی می‌یابد، دلاورانه فرزند را به کین‌خواهی پدر ترغیب می‌کند:

جریره بدو گفت کای رزم‌ساز

بدین روز هرگز مبادت نیاز

برت را به خفتان رومی بپوش

برو دل پر از جوش و سر پرخروش

به پیش سپاه برادر برو

تو کین‌خواه نو باش و آن شاه نو(همان)

پس از آنکه فرود، در نتیجة کج‌اندیشی‌های توس، با نیزة رُهام کشته می‌شود، جریره نیز از شدت خشم و ناامیدی به‌گونه‌ای رقت‌بار به زندگی خود پایان می‌دهد:

بیامد به بالین فرخ فرود

یکی دشنه با او چو آب کبود

دو رخ را به روی پسر برنهاد

شکم بردرید و برش جان بداد(همان)

چنانکه از کلام ُحزن‌آمیزفردوسی برمی‌آید، این نوع مرگ بدترین مرگی است که انسان می‌تواند تجربه کند.

در دوران پهلوانی شاهنامه، جریره تنها کسی است که خودکشی می‌کند و این انتخاب تلخ نشانة عصیان بر همة تلخی‌ها و ناملایماتی است که بر او گذشته است: «خودکشی جریره به مثابة نوعی اعتراض سهمگین به مناسبات موجود نظام اجتماعی و به تمامی گزندهای زندگی یک زن و تنهایی‌های بی‌امانش می‌تواند به‌حساب آید.»

حضور جریره را در روایت فردوسی می‌توان تنها در ازدواج با سیاوش، تولد فرود و مرگ خودخواسته‌اش دید. پدرش با توجه به اندیشه‌های سیاسی که در سر دارد، او را برای ازدواجی مقدر آمادهمی‌کند. سیاوش می‌توانست همسر دلخواه او باشد، اما حضورش در زندگی جریره آن‌قدر کوتاه است که می‌توان گفت در واقع هیچ‌گاه برای او وجود نداشته است. جریره با از دست دادن سیاوش، تمامی آمال خود را در وجود فرود می‌ریزد، اما او نیز همچون پدر نمی‌تواند خلأ روحی مادر را پر کند زیرا در نتیجة اشتباهی ناخواسته، به مرگی فاجعه‌آمیز دچار می‌گردد. دوران زندگی جریره، با همة شایستگی‌هایش، یک تراژدی پیوسته است زیرا این زن، به‌رغم نیروی اراده و خردورزی‌اش، از آغاز قربانی تقدیر است و همسر و فرزند خود را یکی پس از دیگری از دست می‌دهد.

در واقع، در داستان جريره خبري ازحقارت زن نيست. جريره مادر فرود، درداستان نبرد فرود باعث انعكاس بسيار شديد احساسات پهلوانان ايران مي‌شودوخودكشي شجاعانه ي او و جمعي ازكنيزان مانع ازبي خبري عمومي وبي خبري كيخسرواز سرانجام نبردمي‌شودوازطرفي هم مظلوميت فرودرا بيش از پيش آشكار مي‌كند. جریره قبل از اقدام به خودکشی هم به‌نوعی در فضای شاهنامه مُرده است زیرا پدر، همسر، فرزند و حتی جامعة مردمحور اطرافش او را از دست داده‌اند. حضور او در زندگی سیاوش آن‌قدر فرعی و کوتاه است که در هیچ منبعی جز شاهنامة فردوسی نیامده استبا زادن فرود، دیگر در شاهنامه گفت و گویی از جریره نیست. تا زمان آمدن سپاهیان ایران‌زمین به «کلات» جریره که او نیز از هراس افراسیاب و گرسیوز در امان نبوده است چه می‌کرده، سخنی نیست. پیران و همسرش گلشهر بر پرستاری فرنگیس در ختن پرداخته‌اند. با پادشاهی کیخسرو و کینه‌ای که در دل شاه نسبت به افراسیاب و گرسیوز لانه کرده است، سپاهی عظیم برای نبرد و انتقام از افراسیاب و تورانیان راه توران در پیش می‌گیرد. فرماندهی سپاه به «توس» سپهبد بی‌خرد ایرانیان سپرده شده است. کیخسرو سفارش می‌کند که سپاه و پهلوانان ایران‌زمین از راهی که به کلات قلعه‌ای که فرود و مادرش «جریره» در آنجا با پرستاران و سربازان تورانی زندگی می‌کنند، نزدیک نشوند.

«جریره» که از سیاوش در ابتدای زناشویی دور گشته، به چشم دیده است که پدرش پیران همسری دیگر برای شویش برگزیده که دخت شاه توران است در غربت و تنهایی فرزند را زاده است و تنها و تنهاست و از بیداد زمانه خسته و ناخشنود است. غم جانکاه کشته شدن سیاوش دل و جان او را رنجه ساخته و به راستی بانوی ستم دیده توران است، شاد می‌گردد که سپاه ایران که در پی پادشاهی کیخسرو به توران نزدیک شده فرجام رهایی او باشد. دوران اندوه و غم و بیداد زمانه سپری شود. این خواسته و حق اوست، چه میزان می‌توان باز نابخردی روزگاران و بیداد زمانه را بر دوش کشید. شاید پایانی باشد بر این رنج و اندوه و گریزی از بازی زمانه، غافل آن که بازی زمانه گونه دیگری است. جریره فرزند خویش را امید می‌دهد که رهایی او و همة آنان با آمدن سپاه ایرانیان نزدیک است.

پهلوان ایرانی با فرود به نبرد بر می‌خیزد. توانایی و دلاوری فرود پهلوان ایرانی را به خاک و خون می‌کشد. باز هم خبر شوم این رزم بی‌سرانجام خرد سپهبد ایران را به تاریکی می‌برد. گویی همگی پهلوانان ایران باید در این ستم شریک گردند. همه آنها به نبرد با شاهزاده فرود بر می‌‌خیزند. ریو، زرسب، توس، گودرز، گیو، بیژن و رهام، همه و همه باید به جنگ با فرود روند تا این گناه همه آنان را در برگیرد. نافرمانی و کین‌جویی همه را در بر گرفته است. جریره در خواب می‌بیند آنچه از بیداد ایرانیان بر آنان خواهد رفت. آتشی را می‌بیند که دژ و قلعه را فرا گرفته و آن را می‌سوزاند، با هر چه در آن است. به فرود جوان می‌گوید فرودی که اسیر زمانه بوده است، پدر را ندیده و پدر ناکامش را در جوانی کشته‌اند. می‌داند که سرنوشت پدر در انتظار اوست، اما این بار ایرانیان و پهلوانان آن در بیدادند و نابخردی. بی‌خردی آغاز می‌شود. فرود نمی‌تواند برخلاف رسم پهلوانان، خود را به ایرانیان بسپارد. بیژن و رهام، بر او می‌تازند. شمشیر نادانی رهام بر کتف فرود می‌آید، دستش از شانه به پایین می‌افتد. با دست بی‌بازو به سوی دژ رهسپار می‌شود تا بار دیگر مادر خود جریره را ببیند و از ستم‌ها به او بگوید. بر آنچه بر او رفته، جز جریره، چه کسی توان شنیدن این بی‌خردی و بیداد رفته بر فرزند را دارد؟ جریره‌گویی سرشتش با اندوه و غم است. یک بار از ستم تورانیان بر شویش سیاوش می‌نالد و می‌گرید و این بار از بیداد ایرانیان. او اسیر این بیدادهاست؛ از خویش و بیگانه. آیا پایانی بر این بیداد قابل تصور است؟

#  زيگفريد

بزرگترين قهرمان ژرمنی است. که فرزند شاهزاده ای است که در دربار شاهزاده دانمارک با افتخار بزرگ شد پدر برای تعليم او را نزد آهنگری دانا بنام "رگين " گذاشت. "رگين"او را مانند شاهزاده ای تعليم داد و فنون زيادی را به او آموخت. اما سعي کرد او را نسبت به دربار ناراضي نگه داشت. "اودين"(يکی از خدايان اسکانديناوی)به او کمک می‌کند که اسبی با نيروی ويژه برای خود انتخاب کند، بنام "گرانی"، "رگين" حرص مال اندوزی را در ذهن زيگفريد جای داد وبعدجای گنجينه ای که اژدهائی بنام "فافنر"از آن محافظت می‌کند به اونشان داد زيگفريد شمشيری که ميراث خدايان بود از مادرش گرفت. "رگين" به آموخت که شمشير را در شکم اژدها که نرم است فرو کند و در خون اژدها آبتنی کند تا روئين تن شود او در حين آبتنی برگی بين دو شانه های او افتاد وهمان قسمت با خون اژدها تماس پيدا نکرد و نقطه ضعف روئينگی او شد.

در افسانه ها آمده است: او با خوردن کمی از خون اژدها توانست به زبان مرغان صحبت کند. پرندگان ماهيت"رگين"را وقصد اورا برای خيانت به دربار را آشکار کردند و زيگفريد با شمشير سر رگين را قطع کرد. در راه دلباخته زنی به نام" براين هلد" می‌شود براين هلد يک "والکری" است و يک والکليری وقتی خوشبخت می‌شود که در راس يک نيروی جنگی قرار گيرد و او می‌داند که مقرر است که زيکفريد با "گودرون" دختر "گيوکی" ازدواج کند اما زيکفريد پيمان وفاداری با او می بندد وحلقه طلايی به نشانه وفاداری به او می‌دهد.

زيکفريد با ثروت خود به قصر "گيوکی می رود او پسری به نام "هوگنی"و دختری به نام "گودرون" دارد. آنان با نيرنگ خاطره [عشق](http://seemorgh.com/tags/%D8%B9%D8%B4%D9%82/) گذسته اس را از بين می برندو پيشنهاد ازدواج با "گوردون" را به او می‌دهند و انان باهم ازدواج می‌کنندو او با "هوگنی پيمان برادری بسته و راز روئين تن بودن خود را به او می‌گويد.
"هوگنی" تصميم ازدواج با معشوقه زيکفريد"براي نهلد" رامی گيردواونيزبه شرطی حاظربه ازدواج بااومی‌شودکه ازحلقه اتش عبورکند. "هاگنی که نيرنگ به حلقه"براي نهلد" دست می يابدوباتغييرصورت(که معلوم نيست چگونه صورت می گيرد) زيکفريدباصورت "هاگنی" ازاتش می گذردوبعدبه صورت واقعی خود در می آيد "هاگنی" با "برايان هلد" ازدواج می‌کند زيکفريد بعد ملاقات"براين هلد" به ياد عهد قديم خود می افتدد که بسيار دير شده است.

"براين هلد" برای فخر فروشی به" گوردن" می‌گويد که شوهر او توانسته است از حلقه آتش بگزرد. "گردن" حلقه را به او نشان می‌دهد و راز اينکه زيکفريد از آتش گذشته است را فاش می‌کند. و"براين هلد" تصميم می گيرد از زيکفريد انتقام بگيرد وهمسر خود "هاگنی"را مجبور می‌کند که زيکفريد را از بين ببردو "هاگنی" که نقطه ضعف او را می‌داند در خواب شمشير را در کتف او فرو کرده و اينگونه قهرمان از بين می رود.

بر طبق ولسونگا ساگا زیگورد، فرزند زیگموند و همسر دومش هیوردیس به شمار می‌رفت. زیگورد در دربار پادشاه دانمارک با افتخار بزرگ شد، او همچنین فرزند خوانده آهنگری ماهر به نام رگین (برادر ناراضی فافنیر) بود که توسط او برای بازیابی گنجی گرانبها و افسانه‌ای به مأموریتی فرستاده شد. این گنجینه ابتدا به دست پدر رگین، هرایدمار، پادشاه دورف‌ها که زمانی متعلق به دورفی به نام اندواری بود، به دست آمده بود.

برای دست‌یابی به این گنجینه، رگین و برادرش فافنیر پدرشان هرایدمار را به قتل رساندند. اما در این میان فافنیر تمام گنجینه را برای خود می‌خواست و چنین شد که به واسطه ٔنفرین انگشترطلای اندواری تبدیل به اژدها شد تا از آن محافظت کند. پادشاه به زیگورد قبل از سفر اجازه انتخاب اسبی در دربار را داد و هنگامی که او عازم انتخاب بهترین اسب شد، با پیرمرد ریشویی روبرو شد که او را نمی‌شناخت. پیرمرد به زیگفرید گفت که چگونه یک اسب انتخاب کند، و از میان آن‌ها اسبی را انتخاب می‌کند که از سلیپنر زاده شده و باید خصوصیاتی قابل تحسین داشته باشد. آن‌ها آن اسب را گرانی نامیدند.

رگین که آرزوی داشتن گنجی که برادرش از آن محافظت می‌کرد را داشت، بدین منظور شمشیری بزرگ برای زیگفرید ساخت. اما این شمشیر در اولین باری که مورد استفاده قرار گرفت، شکست. سپس برای بار دوم توسط قطعاتی از شمشیری که به پدر زیگفرید متعلق بود برای او شمشیری استثنایی خلق کرد.

زیگفرید پیش از آنکه به اژدها حمله کند، علیه قاتلان پدرش لشکرکشی کرد و آن‌ها را از بین برد، سپس آماده ی مقابله بااژدهاشد. زیگفرید توسط این شمشیر اژدها را کشته و گنجینه را بدست آورد. او وقتی متوجه شد رگین نیز قصد دارد به او خیانت کند و نقشه قتلش را کشیده است، سر آهنگر را از بدنش جدا کرد. زیگفرید گنجینه را برای خود برداشت و حلقهی نفرین شده را نیز غافل از پیامدهای آن در انگشت خود قرار داد. پس از کشتن فافنیر، زیگفرید به قلعه‌ای رسید که در آنجا والکیری به نام برونهیلد را ملاقات کرد. برونهیلد به دلیل نافرمانی از دستور اودین، به خوابی ابدی در میان دیواری که با حلقه‌های آتش احاطه شده بود مجازات شده بود. زیگفرید دلاور، از شعله‌های آتش گذشت و با دیدن برونهیلد، شیفتهی او گشت و با یک بوسه او را از خواب ابدی بیدار کرد. او همچنین حلقه جادویی و نفرین شده خود را به برونهیلد داده و با یکدیگر نامزد شدند. در طی ماجراجویی‌های زیگفرید، توسط جادوگری پلید به نام گریم‌هیلد، معجونی جادویی به خورد او داده شد که بر اثر آن زیگفرید به طور کامل برونهیلد را فراموش کرده و با زنی دیگر به نام"گودرون" ازدواج نمود. آن‌ها صاحب دوقلوهای سوانهیلد و زیگموند زیگوردارسون شدند.

نکته:صحنه‌های گفتگو در متون دراماتیک، از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا علاوه بر آن که می‌تواند تنش های روانی مطلوبی را در جریان درام ایجاد کند، ضمایر مکنون شخصیت‌ها را نیز برملا می‌کند. درام‌های دیالوگه و متکی بر گفتگوهای نمایشی این قابلیت را دارند که موقعیت‌های بحرانی را توسط برهان و ادله ی کلامی شخصیت‌ها به موقعیت‌های مستحکم تبدیل کنند و در این حالت، دیالوگ، عنصری در خدمت رفع تنش های درام است، اما عکس این حکم نیز صادق است؛ یعنی گفتگوها گاهی موقعیت‌های ساکن و ایستا را به لحظات تنش زا و بحرانی تبدیل می‌کنند.

در این حالت، دیالوگ، عنصری است که توسط جدل و سفسطه به رد آرای شخصیت مقابل می پردازد و درام را از موضع نظم به موقعیت بی نظمی و اختلال می کشاند. وضعیت سومی نیز در این میان وجود دارد که ناشی از عدم اصطکاک گفتگوها با یگدیگر است. در این حالت که در درام های موسوم به «ابزورد» روی می‌دهد، پرسوناژها هر یک کلام خود را می‌گویند، بدون آن که توجه کنند که این کلام پاسخ حرف‌های طرف مقابل است یا خیر. بدین ترتیب انگار همه حرف می زنند، بدون آن که کسی مخاطبش دیگری باشد. بعضی جملات در موقعیت خاص، ارزش دراماتیک فوق العاده ای پیدا می‌کنند. این خاصیت در موقعیت‌های تطبیقی مربوط به جریره و گودرون به خوبی مشهود است.

در ادامه به نقل از وبسایت فارسی زبان هواداران داستان های شگفت انگیز، حماسه زیگفرید را ذیلا دیگرگونه می آوریم.

حماسه‌ی آلمانی و مشهور زیگفرید. شامل دو بخش کشتن زیگفرید و انتقام کریم هیلد.

روزگاری در هلند پادشاهی زندگی میکرد به نام زیگموند. همسر این پادشاه زیگ لنده نام داشت و آن‌ها در شهر کسانتن، در ساحل رودخانه ی راین، به سر می بردند. این دو پسری داشتند به نام زیگفرید که به خاطر زیبایی و شجاعت و مهارت در فنون جنگی شهره ی خاص و عام بود. زیگفرید در سرزمین خود و دیگر سرزمین ها ماجراهای زیادی را از سر گذرانده بود و در زمانی جوانی بیش نبود جنگجویی بزرگ و پرآوازاه شده بود. از جمله چیزهای با ارزشی که در این ماجراها به دست آورده بود یک گنجینه ی پر از جواهر بود که در جهان نظیر نداشت. علاوه بر این، او از کوتوله ای که در سرزمین های شمالی زندگی می‌کرد شنلی گرفته بود به نام تارن کاپه که هر وقت آن را بر تن می‌کرد نامرئی می‌شد.

زیگفرید باری خود شمشیری ساخته بود به نام بالمونگ که قبضه ای جواهرنشان داشت و او با همین شمشیر اژدهایی را کشته بود. می گفتند که او در خون همین اژدها حمام کرده است و دیگر هیچ سلاحی بر او کارگر نیست. و نیز می‌گفتند که وقتی در خون اژدها حمام می‌کرده برگی در میان دو کتفش چسبیده بوده و خون اژدها به آن نقطه نرسیده است. تنها نقطه‌ی آسیب پذیر او همین نقطه بود. زیگفرید شنیده بود که در ورمس، در کنار رود راین، دختری بسیار زیبا زندگی می‌کند به نام کریم هیلد. زیگفرید در یک صبح بهاری چند تن از جنگ جویان مورد اعتمادش را برداشت و برای دیدن دختر عازم سفر شد. او و همراهانش با شادی و سر خوشی در کنار رودخانه ی راین اسب راندند تا به شهر ورمس رسیدند. این شهر در سرزمین بورگوندی بود، که گونتر شاه همراه با برادرانش گرنت و گیزلهر بر آن فرمان می راندند. ملکه ی آن جا اوته نام داشت که مادر که مادر کریم هیلد و گونتر و گرنت و گیزلهر بود. وقتی زیگفرید به ورمس رسید گونتر و برادرانش به گرمی از او استقبال کردند زیرا آوازه ی او قبل از خودش به آن جا رسیده بود. زیگفرید وقتی کریم هیلد را دید با خود گفت که او حتی از آن چه تصور می‌کردم هم زیباتر است. به این ترتیب زیکفرید مصمم شد که که با او ازدواج کند. زیگفرید یک سال در ورمس ماند و با دوستان جدیدش روزهای خوشی را گذراند. در همان زمان در آیزنلند، در آن سوی دریا، ملکه ی جوانی زندگی می‌کرد به نام برون هیلده که هم زیبا بود و هم در فنون جنگاوری مهارت فراوان داشت. مردان بسیاری به خاطر زیباییش از به خواستگاری او آمده بودند، ولی او سوگند خورده بود که با کسی ازدواج کند که بتواند رد نیزه اندازی و پرتاب سنگ و پرش او را شکست دهد.

هر خواستگار می بایست در این سه مسابقه شرکت کند. اگر مسابقه را می برد می توانست با برون هیلده ازدواج کند. اما اگر شکست می خورد جانش را از دست می داد. گونتر بی آن که به کسی بگوید آرزو داشت به آیزنلند برود و بخت خود را بیازماید. اما شک داشت و می ترسید جانش را در این رها از دست بدهد. یک روز رازش را پیش زیگفرید برملا کرد و از او راهنمایی خواست. زیگفرید به او گفت: با هم به آیزنلند میرویم. من شنلی دارم به نام تارن کاپه، که وقتی آن را میپوشم نامرئی میشوم. در میدان مسابقه من شنلم را میپوشم و بی آن که دیده شوم در کنار تو قرار می گیرم. مطمئنم که ما دو نفری می توانیم برون هیلده را شکست دهیم. گونتر شروع کرد به تشکر از زیگفرید، اما زیگفرید حرفش را قطع کرد و گفت: -دوست من، من این کار را به خاطر تو نمیکنم. به خاطر خواهرت میکنم. می دانی که آرزوی من این است که با او ازدواج کنم. گونتر جواب داد: -من همسری شایسته تر از تو برای خواهرم سراغ ندارم. به این ترتیب گونتر و زیگفرید به هم قرار گذاشتند که به آیزنلند بردوند و فقط هاگن یک چشم و دانک وارت، برادر کوچکتر هاگن را با خود به آن جا ببرند. در روز موعود هر چهار نفر در امتداد رود راین به طرف دریا حرکت کردند و سپس با کشتی از دریا گذشتند و در روز دوازدهم به آیزنلند رسیدند.

# بررسی تطبیقی میان جریره در شاهنامه فردوسی و گودرون در اساطیر آلمان

وجود موارد تشابه چه به لحاظ محتوا و روند داستان و چه به لحاظ شخصیت پردازی و دیگر جنبه‌های نمایشی از منظر ادبیات تطبیقی، در نمایشنامه حماسی مربوط به گودرون و جریره قابل تامل است. پی بردن به اشتراکات ذوقی و فکری و عاطفی پدید‌آورندگان این دو اثر، همواره محل تأمل و توجه بوده است. همچنین تطبیق این دو اثر از این نظر که هر دو از آثار برجسته تاریخ ادبیات جهان و نیز از شاهکارهای برجسته دو ملت هستند، پیوسته اهمیتی برجسته داشته است.

در اینکه ظاهر رخدادهای نمایشنامه در هر دو مورد شباهتی نمادین دارند، تردیدی نیست. در تحلیلِ تطبیقی داستان این دو قهرمان، آن چیز که علاوه بر سیر خطی و روساخت داستان ها و حوادث، معانی ژرف و تشابهات فحوایی است که خواننده مجذوب آن شده و می‌تواند از راه رمز و نشانه بدان پی ببرد.

- هم جریره در متن شاهنامه فردوسی و هم گودرون در اسطوره ژرمنی، در نبرد حسادت و رقابت اسیر گشته و مرتکب قتل نفس شده و خواسته یا ناخواسته در سوگ کشتار رقیب خود، زانوی غم بغل گرفته‌اند.

- هر دو شخصیت جریره ایرانی و گودرون آلمانی در ادبیات حماسه، نقش معشوقه طناز را ایفا می‌نمایند که چشم دوست و دشمن به دنبال ید توانای آنهاست، اما اینان، خریداران منحصر به فردی دارند که هر حریفی را برنمی تابد و یکه تاز میدان دلدادگی در نبرد تن به تن هستند.

- هر دو شخصیت در چهره نمایشی، وجه مشترک دارند و آن تنهایی است اما جنس تنهایی این دو به جهت اختلاف سن، محیط اجتماعی وساختار خانواده متفاوت است و این عوامل بر ساخت مایه نوشتار، تاثیرگذارند.
دلیل تنهاشدن جریره و گودرون از جهاتی مشابه و از جهات دیگر متفاوت است.

-هر دو بانوی حماسی، با اژدهای نمایشنامه درگیر و منجر به جدال می شوند. جریره در شاهنامه، مادر است و آداب همسری و مادری می‌داند ولی در مخاصمه میان خودخواهی و دگرپسندی، گرفتار اژدهای نفس و پلیدی نبرد می‌گردد و مقهور اژدها می‌شود. گودرون نیز در کسب گنج و غنائم و هماوردی بر حریف خود، با اژدهای نمایش دچار رزم خونین گشته و عاقبت هر دو، قتل شوم و فرجام تلخ می‌گردد.

-اگرچه اساساً دو داستان مذکور بی توجّه به منابع تاریخی نوشته نشده اندو جای پای فرهنگ حماسی زمانه در متن ادبی نمایشی نقش بست وجود دارد، با این حال شاهد نگرش های تازه ای به تصاویر، نمادهای حماسه، شخصیت‌ها و تفاوت هایی در بیان روایت هستیم.

- داستان ((جریره و گودرون)) به سبب وجود طرح داستانی حساب شده بر اساس روابط علت و معلولی حاکم بر حوادث آن، شخصیت پردازی های [تراژدیک](http://elmyar.net/%D8%AF%D8%A7%D9%86%D9%84%D9%88%D8%AF-%D9%BE%D8%A7%DB%8C%D8%A7%D9%86-%D9%86%D8%A7%D9%85%D9%87-%D8%A7%D8%B1%D8%B4%D8%AF-%D8%AA%D8%AD%D9%84%DB%8C%D9%84-%D8%B8%D8%B1%D9%81%DB%8C%D8%AA-%D9%87%D8%A7%DB%8C/#_ftn2)، انواعِ گفتگوهای [پرخشم](http://elmyar.net/%D8%AF%D8%A7%D9%86%D9%84%D9%88%D8%AF-%D9%BE%D8%A7%DB%8C%D8%A7%D9%86-%D9%86%D8%A7%D9%85%D9%87-%D8%A7%D8%B1%D8%B4%D8%AF-%D8%AA%D8%AD%D9%84%DB%8C%D9%84-%D8%B8%D8%B1%D9%81%DB%8C%D8%AA-%D9%87%D8%A7%DB%8C/%22%20%5Cl%20%22_ftn3) و حسدنمایشی، پیچیدگی تخیل نویسندگان دو اثر مزبورو گره افکنی های درخورِ توجه، تعلیق هایسؤال برانگیز، کشمکش هاینمایشی پر افت و خیز، بحران هایدامنه دار، نقاط اوجنفس گیر و نتیجه گیری های منطقی و باورپذیر دارای ظرفیت نمایشی بالقوه ای در بطن خود بوده و قابلیت تبدیل شدن به اثری دراماتیک را در خود نهفته دارند.

- با عمیق شدن در مضامین انتخاب شده توسط فردوسی و تالکین، به نظر می‌رسد هر دو در کوشش خویش برای تحملعاشقانه های سخت زندگی، به جستجوی ریشه های خشونت بار امور برآمده، افسانه و اسطوره را با واقعیت مواجه ساخته و روش زندگی گذشتگان را با رنج عمیق عصر خود رو برو نهاده‌اند. نکته جالب این که:

طی پژوهش مشخص گردید منابعِ اصلی هر دو شاعر و نویسنده جهت خلق شاهکارهایشان “اسطوره و تاریخ” بوده و هر دو از اسطوره و تاریخ برای ترسیم داستان ها بهره برده اند.

-نکتة دیگر ماندگاری آثار این دو نسبت به آثار متقدمین، عنصری است به نام “نبوغ و خلاقیت”. عنصری که هر دو با به کار بستن آن در آثارشان به بیان متفاوت، جذاب و باور پذیر داستان های اسطوره‌ای و پرورش خلاقانه و ماندگار شخصیت‌های تاریخی موفق گشته اند. طوری که به اصل داستان ها نیز وفادار مانده و خدشه ای از جانب ایشان به اصالت و مضمون آنها وارد نشده است.

-نقش کلیدی قهر در پیشبرد داستان نمایشنامه، فضای مخوف و وهم آلود، وضعیت رازآلود خانوادگی، خشونت صبعانه و عقده های اجتماعی و روانی، فضای هزارتوی حماسه های باستانی و نیز زنان آسیب پذیر، از مظاهری هستند که تطبیق نمایشنامه را با شیوه ی روایی داستانهای مربوط به جریره و گودرون نزدیک می‌سازند.

جریره و گودرون هر دو شخصیت‌های کنش پذیرند و این در حالی است که جریره یک شخصیت کنش گر محسوب می‌شود و به علت اینکه در مسیر زندگی اش سیاوش نقش تعیین کننده دارد، شریک حماسه خشمناک او می‌گردد. اما گودرون نیز به علت اینکه به شدت تحت تاثیر اطرافیان است و همچنین در زندگی روزمره با نزدیکان، به روزمرگی رسیده است؛یک شخصیت کنش پذیر محسوب می‌شود.

- قهرمان پردازی افسانه‌ای تلخ در هر دو اثر نمایشنامه ادبی برای خواننده قابل ملاحظه و مشهود است.
پهلوانان شهیر از دل این دو حماسه چنان فضایی را برای مخاطب خلق می‌کنند که علیرغم تفاوت فرهنگ ژرمنی و ایرانی، ولی در فرهنگ هرمنوتیکی، این دو قابل مقایسه منطقی هستند و جای تامل فراوان دارند. زیرا این مشابهات حاصل شباهتها و مشترکات روحی انسانها با یکدیگر است نه ثمره اخذ و اقتباس ادبی ملت‌ها از همدیگر مانند روابط عاشقانه مردم که تحت تأثیر غرایز در بسیاری از موارد بین همه انسانها شبیه به هم است و نیاز عاشق و ناز معشوق اختصاصی به یک ملت و یک ادبیات خاص ندارد.

نکته ای که قابل تذکر است اینکه:جنبه های فانتاستیک داستان جریره و همسر و فرزندانش به عنوان یکی از غنی ترین اسطوره های حماسی ملی شامل موقعیت های نمایشی خاص، شخصیت‌های کنشگر پرجاذبه، قهرمانان، ابر قهرمانان، موجودات عجیب، فضاهای وهم انگیز و ویژه، که نیاز روحی مخاطب خردسال و نوجوان را تامین می‌کند به قدر کافی شناخته نشده و به عنوان دستمایه ای قوی مورد استفاده نمایشنامه نویسان و فیلنامه نویسان کودک و نوجوان کشور قرار نمی‌گیرد. لذا ورود به دنیای قهرمانی‌ها و حماسه‌پردازی‌های شاهنامه مستلزم دانش و بینشی خاص است. با قدری تامل و مطابقت این موضوع با حکایت گودرون و نزدیکانش می توان به انطباق و مقایسه دراماتیک این دو شخصیت مبادرت ورزید و داد سخن در این زمینه سر داد.

متعلقِ اصلی رمان، انسان و زندگی اوست. ترس‌ها، اضطراب‌ها، امیدها، نگرانی‌ها، دردها، رنج ها، شادی‌ها، عشق‌ها، لذت‌ها، غم‌ها، پرسش‌ها، سرگشتگی‌ها، دغدغه‌ها، تردیدها، تنهایی‌ها، نفرت‌ها، آرزوها و سایر امور وجودی انسان، به زبانی‌ بسیار آشنا در رمان روایت می‌شود. به همین خاطر است که رمان، پنهان‌ترین زاویه‌های روح انسان را به نحوی دردناک برملا و آشوب‌ها و سرگشتگی‌هایِ رنج‌آوری را که امکان ظهور پیدا نمی‌کند، آشکار می‌کند.

 مهم‌ترین ویژگی هنر تصویرپردازی و روایت نمایشی پدید آورندگان حکایات مربوط به گودرون و جریره، استفاده از نماهای نزدیک مطابق با موقعیت‌های داستان و جلوه های نمایشی متن است. تراکم حضور این عناصر وتکنیک هاو نیز استفاده خلاقه از آن ها بیانگر ذهن دقیق، جزئی نگر و تصویرپرداز طراحان و نگارندگان متون است که در دو سنت ایرانی و ژرمنی مورد مقایسه و تحلیل تطبیقی واقع شده اند.

نتیجه گیری

از آنچه گفتیم، دانستیم ادبیات تطبیقی نمایشی نوعی دادوستد فرهنگی است زیرا همانطور که فرهنگ ملل مختلف در هم تأثیر می‌کنند، ادبیات آنها هم که یکی از ارکان فرهنگ است در هم اثر می‌گذارد. در این میان تطبیق آثار شرقی با آثار غربی به عنوان دو قطب مقابل، همواره از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. بنابراین تحقیق در ادبیات تطبیقی به چند موضوع کمک می‌کند: یکی به کشف روابط فرهنگی بین ملت‌ها، دیگر به درک آن قسمت از تحولات ادبی که مربوط به این نوع روابط است.

هدف از مقايسه اين دو اثر، تبيين بده بستان‌هاي ادبيات کشورها است که در دو برهه مختلف تاريخي به رشته تحرير درآمده است. همانگونه که یکی از راه‌های شناخت یک شخصیت، در یک نمایشنامه، وجود دیگر شخصیت‌ها و کنش های آنان در قبال شخصیت اول است؛یکی از راههای دیگر شناخت شخصیت نیز، مقایسه آن با شخصیت‌های نمایشنامه‌های دیگر است. به عبارتی مقایسه بر اساس عناصر سارندی نمایشنامه، گونه‌ای از مقایسه‌ی تطبیقی است که یکی از آنها، شخصیت می باشد. بنابراین تطبیق شخصیت‌های دو یا چند نمایشنامه با یکدیگر، باعث شناخت بهتر شخصیت‌هامی‌گردد. مقایسه‌ی تطبیقی بر اساس عنصر شخصیت، این امکان را می‌دهد تا شخصیت از ابعاد مختلف و همینطور در خصوص بالیدگی و تحول، بهتر معرفی گردد.

بسیاری از داستان های ادبیاتِ کهن ایران که در آثار ارزشمندی چون شاهنامه و دیگر آثار ارائه شده است از ظرفیت های نمایشی شایان توجهی برخوردار بوده و در صورت توجه می‌توانند از طریق صاحبان ذوق و نبوغ در زمینة درام به آثار نمایشی قابلِ توجهی تبدیل و به رقابت با آثار نمایشی مطرح در سطح جهانی بپردازند. داستان جریره و سیاوش و پسران در شاهنامه نیز نمونه ای از این نوع داستان هاست که برای بسیاری هنوز ناشناخته مانده است.

دلیل انتخاب داستان « جریره و سیاوش » از میان داستان های شاهنامه به منظور تحلیل ظرفیت‌های نمایشی، از یک سو شباهت انکار ناپذیر این داستان با نمایشنامة گودرون آلمانی بود. نمایشنامه‌ای که یکی از تراژدی هایِ مطرح در ادوار مختلف میان دوستداران تئاتر و درام بوده و بحث های مختلفی درباره آن صورت پذیرفته و توجه منتقدان را مدت ها به خود مشغول داشته است.

با مقایسة دو اثر از منظر ادبیات تطبیقی که امروزه جایگاه معتبری در ادبیات جهانی دارد، به همراه تحلیل ظرفیت های نمایشی داستان جریره و سیاوش و پسران علاوه بر مشخص و آشکار شدن جنبه ها و قابلیت های نمایشی، این نتیجه نیز حاصل می‌شود که ظرفیت های نمایشی داستان جریره و سیاوش در شاهنامه اگر بیشتر از داستان گودرون، قابل بحث نباشد، مطمئناً کمتر از آن نیست.

 داستان [فرود](http://www.book.tahoor.com/fa/Home/Search?term=%D9%81%D8%B1%D9%88%D8%AF&encyclo=True&kotob=True&alam=True&text=True&title=True&keyword=True)حکایت دیگری از جدال انسان و سرنوشت را به تصویر می کشد؛ جدالی که بازنده ی اصلی آن انسان است. با این که فرود به [ایرانیان](http://www.book.tahoor.com/fa/Article/View/24776)دل می بندد و به توصیه مادرش، [جریره](http://www.book.tahoor.com/fa/Home/Search?term=%D8%AC%D8%B1%DB%8C%D8%B1%D9%87&encyclo=True&kotob=True&alam=True&text=True&title=True&keyword=True)، از جنگ با خویشان خود می گریزد، اما [طوس](http://www.book.tahoor.com/fa/Home/Search?term=%D8%B7%D9%88%D8%B3&encyclo=True&kotob=True&alam=True&text=True&title=True&keyword=True)او را به ستیزی بیهوده می کشاند. فرود، این پهلوان شجاع و مغرور که خون سیاوش را در رگ و تن خود دارد، در مقابل خیره سری های طوس چاره ای جز انتخاب مرگ و تن سپردن به تیغ ندارد. و بالاخره جریره باید با به آتش کشیدن دژ و مرگ جانسوز خود، شایستگی همسری سیاوش و مادری فرود را به اثبات برساند.

 از سوی دیگر آگاهی به ادبیات نمایشی مغرب زمین در ادوار مختلف، با توجه به منابع و مآخذی که در دست داریم و توان مقایسه‌این آثار با فرهنگ و زبان متقاوت ولی ساخت مایه نمایشی واحد، دشوار نیست. به راستی همین وجوه تشابه علیرغم هزاران فرسنگ فاصله محیطی است که اجازه ظهور ادبیات تطبیقی نمایشی را به روایت های تاریخی گوناگون و نویسندگان مختلف، داده است.

طرح داستاني "جریره و مقایسه آن با گودرون" مي‌تواند با خط سير داستان در فيلمنامه و رمان دراماتیک، مقايسه شود، زير از جايي و با غرض خاصی آغاز مي‌شود، در مسيري جريان مي‌يابد و در نقطه اي به پايان مي‌رسد. افزون بر اين، در هر دو روايت نویسندگان، با بهره‌ گيري از شخصيت آفرینی ها و حوادث ديگر به آفرينش ماجراهاي جديد مي‌پردازند و با اطلاعات جديدي كه از شخصيت‌ها به دست مي‌دهند، به هيجان بيشتري دست مي‌يابند و افكار و عواطف مخاطب را نشانه مي‌روند.

# منابع و مآخذ

* احمدی، بابک، (1380)،ساختار و تأویل متن، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز.
* اصلانی، محمدرضا، (1386)، استعاره و مجاز در داستان، چاپ اول، تهران، نیلوفر.
* امامی، نصراله.، مهدی‌زاده فرد، بهروز، (1387)، «روایت و دامنۀ زمانی روایت در قصه­های مثنوی»، ادب پژوهی، شماره 5، صص 129-160.
* الحجمری، عبدالفتاح، (1993)، «السارد فی روایة الوجوهالبیضاء»، فصول (مجلةالنقدالأدبی)، ج12، العدد2، 146-179.
* الیاده، میرچا، (1392)، چشم‌اندازهای اسطوره، برگردان: جلال ستاری. تهران: انتشارات توس، چاپ سوم.
* انوری، حسن، (1388) فرهنگ فشرده سخن، جلداوّل، تهران، انتشارات سخن.
* [بذرافکن، حمیرا](http://www.noormags.ir/view/fa/creator/167463/%D8%AD%D9%85%DB%8C%D8%B1%D8%A7_%D8%A8%D8%B0%D8%B1%D8%A7%D9%81%DA%A9%D9%86).،[روحانی، علی](http://www.noormags.ir/view/fa/creator/226827/%D8%B9%D9%84%DB%8C_%D8%B1%D9%88%D8%AD%D8%A7%D9%86%DB%8C)، (1389)، [بازنمایی اجتماعی در شاهنامه فردوسی - بررسی سیر شکل گیری و دگرگونی جامعه ایرانی در شاهنامه فردوسی](http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/877596/%D8%A8%D8%A7%D8%B2%D9%86%D9%85%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%A7%D8%AC%D8%AA%D9%85%D8%A7%D8%B9%DB%8C-%D8%AF%D8%B1-%D8%B4%D8%A7%D9%87%D9%86%D8%A7%D9%85%D9%87-%D9%81%D8%B1%D8%AF%D9%88%D8%B3%DB%8C---%D8%A8%D8%B1%D8%B1%D8%B3%DB%8C-%D8%B3%DB%8C%D8%B1-%D8%B4%DA%A9%D9%84-%DA%AF%DB%8C%D8%B1%DB%8C-%D9%88-%D8%AF%DA%AF%D8%B1%DA%AF%D9%88%D9%86%DB%8C-%D8%AC%D8%A7%D9%85%D8%B9%D9%87-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86%DB%8C-%D8%AF%D8%B1-%D8%B4%D8%A7%D9%87%D9%86%D8%A7%D9%85%D9%87-%D9%81%D8%B1%D8%AF%D9%88%D8%B3%DB%8C--) مجله: [مطالعات ملی](http://www.noormags.ir/view/fa/magazine/100/%D9%85%D8%B7%D8%A7%D9%84%D8%B9%D8%A7%D8%AA-%D9%85%D9%84%DB%8C)،  [شماره 44](http://www.noormags.ir/view/fa/magazine/number/46541)علمی-پژوهشی –(49 تا 72).
* تالکین،ج،(1379)، افسانه سیگورد و گودرون، تهران، نشر قطره.
* حسینی، مریم، (1387)، سفر در آینه، تاثیر شعر غربی بر شعر نو ایران، تهران، نشر سخن.
* داد، سیما، (1378)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ سوم، تهران، مروارید.
* دالوند، احمد رضا، (1386)، حضور ادبیات در نقاشی، روزنامه ایران، دوم خرداد.
* دوست‌خواه، جلیل، (۱۳۷۱)، پژوهش‌هایی در شاهنامه - گزارش و ویرایش.
* ـــــــــ،ـــــــــ، (1380)، حماسة ی ایران: یادمانی از فراسوی هزاره‌ها (سی و پنج گفتار و نقد شاهنامه شناخی).
* ستاری، جلال، (1379)، درباره‌ی اسطوره های مدرن، تهران، انتشارات توس.
* سید حسینی، رضا، (1334)، مکتب‌های ادبی، تهران، انتشارات نگاه.
* شفیعی کدکنی، محمدرضا، (1382)، موسیقی شعر، تهران، نشر امیرکبیر.
* شمیسا، سیروس، (1381)، انواع ادبی، تهران، نشر فردوس، چاپ پنجم.
* صفا، ذبیح الله،(1374)،حماسه سرایی در ایران، تهران: انتشارات فردوسی، چاپ ششم.
* طلوعى، وحید.، خالق پناه، کمال،(1387)، روایت شناسى و تحلیل روایت، تهران، مجله خوانش ش 9.
* فاطمی، سعید، (1365)، مجموعه مقالات درباره اساطیر. \*تهران، نشریه بنیاد.
* فرانسس، آلن،(1392)،مبانی تشخیص روانپزشکی بر اساس DSM. ترجمه عبدالرضامنصوریراد. تهران: کتابارجمند،۱۳۴.
* فردوسی، ابوالقاسم، (1362)، تهران، نشر امیرکبیر.
* قادری، نصرالله، (1394)، آناتومی ساختار درام، تهران، نشر نیستان.
* قبچاق شاهی، علی، (1395)، پیرامون نمایشنامه، تهران، نشر مروارید.
* عبداللهيان، حميد، (1375)، روابط ترکیبی شیوه های فرهنگی روش شناخت جامعه نو. " جامعه شناسی هنر و ادبیات- نامه علوم اجتماعی سابق ش 13.
* مرتضوی، منوچهر، (1382)، فردوسی و شاهنامه، تهران: توس، چاپ چهارم.
* میرصادقی، جمال، (1382)، ادبیات داستانی(، قصه، رمانس، داستان کوتاه، رمان)تهران، چاپ چهارم، نشر بهمن.
* میرصادقی، جمال، (1367)، عناصر داستانی، چاپ اول، تهران، نشر شفا.
* ـــــــــ، ـــــــــ،(1383)، عرق ریزان روح، تهران، چاپ سوم، نشر بهمن.
* میرعابدینی، حسن، (1383). صد سال داستان‌نویسی ایران. تهران: چشمه.
* ـــــــــ، ـــــــــ.،(1390)،«منطق مکالمه و داستان ایرانی»،ویراستار بهمن نامورمطلق و منیژه، کنگرانی،گفتگومندی در ادبیّات و هنر، مجموعه مقالات نقدهای ادبی‌ ـ هنری. تهران: سخنصص 57ـ45.
* نادری، نگار،(1370)، رویای بودن، رشت، نشر باران.
* یونسی، ابراهیم،(1365)،هنر داستان‌نویسی. چاپ اوّل. تهران: سهروردی.